سخنرانی آیت الله ضیاءآّبادی

سوره مبارکه روم (آیه30)

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابوالقاسم محمد. صل الله علیه و علی آل طاهرین و لعنت الله علی اعدائِهم اجمعین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (آیه 30 سوره روم)

آیه شریفه از آیات مشهور و معروفی هست که زیاد مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد. در مورد دین که نشان می‌دهد دین یک امر فطری‌است در فطرت انسان در آن داده شده « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فطرت به معنای همان خلقت است. فَطر به معنای خلق یا معنای لغوی فطر یعنی شکافتن مثل اینکه پرده عدم شکافته شده‌است و موجودات بوجود آمده‌اند از این جهت خلقت و آفرینش فَطَر گفته می‌شود فطرت الله یعنی خلقت خدا یعنی آفرینشی که خدا بوجود آورده‌است فطرتی که فطر الناس علیها سازمان خلقت انسان، ساختمان خلقت بشر را روی آن پایه قرارداده و لذا اون جذبه‌هایی که در درون انسان قرار گرفته‌است به اون می‌گویند فطرت، یعنی همه انسانها دارند، یعنی در خلقت هر انسانی قرار داده شده جوری‌نیست که بعضی انسانها دارند و بعضی ندارند اونی که بعضی دارند و بعضی ندارند اون فطرت‌نیست صفتی‌است بعضی‌ندارند اما فطرت اون کشش‌های درونی‌است که در وجود همه انسانها هستند همگانی و همیشگی، یعنی همه افراد دارند ودر همه زمانها‌هست اینجور نیست که در یک زمانی باشد در یک زمانی نباشد یا بعضی از انسانها داشته باشند و بعضی نداشته‌باشند. نه همگانی و همیشگی است؛ مثلاً فرض غریزه گرسنگی؛ فرض بفرمایید خب این یک مطلب همگانی و همیشگی‌‌است یعنی همه انسانها حالت گرسنگی درشان هست، به غذا نیاز دارند، طالب غذاست نمی‌شود یک روز انسانی در عالم باشد که اصلاً طالب غذا نباشد نه دیگه، چون بدن عَلی الدوامٌ رو به تحیل می‌‌رود باید بدن لا متحلّل به جاش بیاد دیگه، اینه هر انسانی در هر زمانی آدم ابوالبشر علیه‌السلام که اولین انسان بود آمد دارای این بود آخرین فرد انسان هم در دنیا دارا خواهد‌بود. انسان هرجا هست در هر زمانی هست هرکسی می‌خواهد باشد غریزه گرسنگی و غذا طلبی درش هست. تشنگی، آب طلبی درش هست، غریزه جنسی در هر انسانی هست هر انسانی که سالم هست و از هر جهت شرایط انسانی عیب و علتی درش نیست، این غریزه جنسی درش هست یعنی جذبه ای نسبت به جنس مخالف دارد حالا مرد باشد یا زن باشد، منتها غریزه‌ها فردی هست برای ابقاء فرد است و بعضی برای ابقاء نوع هست. گرسنگی و تشنگی حالتی است در انسان پیدا می‌شود که با آب و غذا برسد تا خودش زنده بماند. غریزه جنسی باید باشد تا نوع بشر و نسل بشر در عالم بماند اینها را می‌گوییم ما، همگانی و همیشگی، همه انسانها دارند و همیشه هم دارند، منتها این کشش‌های درونی و جذبه‌ها را باید تعبیر به غریزه می‌کنند گاهی تعبیر به فطرت می‌کنند خیلی با هم فرقی ندارند؛ یعنی غریزه و فطرت خیلی با هم فرق ندارند همه اینها کشش‌های درونی هست، همیشگی و همگانی است، همه دارند، همیشه دارند منتها از جهت مرتبه پایین خلقت و مرتبه بالای خلقت فرق می‌کند یعنی اون کشش‌ها و جذبه‌هایی که در مرتبه پایین خلقت قرار گرفته و نسبت به امور پایین کشش دارد غریزه گفته می‌شود، اما اون درون کشش‌ها و جذبه‌هایی که در مرتبه عالیه خلقت قرار گرفته و نسبت به مطالب عالیه هست اونجا فطرت گفته می شود، به‌هرحال اون کشش‌هایی که در انسان است می‌گوییم فطرت برای اینکه انسان موجود عالی‌است به اون کشش‌هایی که در غیر انسان هست می‌گوییم غریزه، مثلاً در حیوانات غریزه گرسنگی، غریزه تشنگی، غریزه جنسی؛ مثلاً و در انسانها چون وجود عالی‌تر هست می‌گوییم فطرت یا در خود انسان هم، اون کشش‌هایی که مربوط به مرتبه پایین خلقت هست مثل غذاخوردن؛ مثلاً اشباع غریزه جنسی کردن می‌گوییم غریزه، اما اون مطالبی که مربوط به امور عالیه است میگه مثلاً انسان عدالت طلب است فطرتاً مثلاً، حقیقت‌خواه است فطرتاً، انسان خداگرایی دارد فطرتاً، اون کشش‌های مربوط به عدالت؛ مربوط به حق، مربوط به فضیلت، مربوط به تقوا، مربوط به خدا، اون کشش‌هایی که به این حقایق عالیه تعلق می‌گیرد می‌گوییم به اون کشش‌هایی که نسبت به امور پایین تعلق می‌گیرد غذاخوردن، آب خوردن، غریزه جنسی داشتن مثلاً حسب مال، حسب جاه، اینپجور چیزها را می‌گوییم غریزه. پس غریزه با فطرت خیلی با هم فرق نمی‌کنند الا اینکه از جهت مرتبه دانیه خلقت یا مرتبه عالیه خلقت، یا به اون «متعلّق به» اونی که به او تعلق می‌گیرد از حقایق عالیه باشد می‌گویند فطرت. از حقایق دانیه باشد می‌گویند غریزه، به‌هرحال غریزه و فطرت همان کشش‌ها و جذبه‌های درونی انسان است که در همه انسانها هست و در همه زمان‌ها هست بگیم فطرت، بنابراین یکی از امور فطری که در انسان هست مسأله دین است. دین فطری انسان است؛ یعنی همه انسان‌ها دارند اینجور نیست که بعضی انسانها دارند و بعضی ندارند یا در بعضی زمان‌ها بوده و بعضی زمان‌ها نبوده در بعضی جاها هست و در بعضی جاها نیست، اینجور نیست. دین یعنی همان گرایش خدا، خداجویی در اینکه انسان احتاج دارد به یک مبدأ کمالی و کمالات خودش را از او گرفته و می‌دارند که او نگهدارنده هست. این را همه انسانها دارند منتها خب گاهی اوقات این فطرت به خطا می‌رود چیزهایی که درواقع خدا نیست به جای خدا حساب می‌کند در اینکه خودش را محتاج می‌داند به یک منبع کمالی که از او بگیرد شکی در آن نیست چون احتیاج در همه انسانها هست هیچ انسانی نیست که احساس حاجت نکند همه خود را محتاج می‌بینند دیگه محتاج به تنفس که می‌بینند محتاج به بینایی و شنوایی که می‌بینند اینها محتاج‌اند دیگه سراپا احتیاج است و می گردد دنبال اون کسی که حوائجش را برآورد شکی در آن نیست هم احتیاج دارد و احتیاج هم برای انسان و هر حاجتی هم به محتاج الیه خود می‌کشد دنبال اون دیگه، منتها اشتباه می‌کند گاهی خیال می‌کند که محتاج الیه‌اش مثلاً بله آتش است یا گاو هست، گوساله است، زمین است، آسمان است، ماه و خورشید و فرعون و شداد و نمرود، دنبال آن می‌‌افتد دیگه، این همه معبودپرستی که در دنیا پیداشده، بت پرستی که بوجود آمده، همه اینها نشاندهنده اون فطرت خداجویی هست. دنبال یک مبدأ کمالی می‌گردد که احتیاجاتش را رفع کند منتها اشتباه کرده در تطبیقش، بت پرستی نتیجه خداپرستی است، چون خداگرایی درش بوده است به بت پرستی افتاده دیگه، چون خودش را محتاج می دیده و کرنش به کسی لازم داشت که در مقابل موجودی کرنش کند تا خودش را حفظ کند و شرایطش را برآورد دیگه، منتها در مقابل غیرمعبود حق به کرنش افتاده، به تزلزل افتاده، انبیاء آمده‌اند که فطرت را راهنمایی کنند نیامده‌اند که بگویند ای بشر تو به خدا محتاجی، نه اینها محتاج بودند، پیغمبر هم نبود خودشان احساس می‌کردند که به یک منبع کمالی محتاجند منتها به اشتباه افتاده بودند انبیاء آمده‌اند بگویند که اونی که به اون محتاجه کیه؟ اون را نشان می‌دهند نه اینکه بگویند بله احتیاج است مثل آدمی که گرسنگی درش هست احساس گرسنگی می‌کند، امّا نمی‌فهمند که چه باید بخورد می‌افتد به برگ خوردن مثلاً برگ درختها را می‌خورد و علف ها را می‌خورد و خاک می‌خورد و بعد کسی پیدا می‌شود میاد به او معرفی می‌کند بابا نان بخور، خاک نخور، گل نخور، علف نخور، نان بخور اون نیامده که بگوید ای انسان بدان تو گرسنه می‌شوی به غذا محتاجی این خودش می‌دانسته باید غذا را نشان بدهد و لذا انبیاء آمده‌اند که الله را نشان بدهند نگویند ای بشر توبه الله محتاجی، این خودش را به الله محتاج می‌دانسته که هست چون به الله محتاج بوده بت پرست شده، گاو پرست شده، گوساله پرست شده، فرعون پرست شده، نمرود پرست شده و لذا انبیاء آمدند گفتند لا اله هی نفی کرده‌اند از اول با نفی آمده‌اند و این نیست اینی که دنبالش می‌گردید این نیست ، این نیست اِلاالله، الله را باید بپرستید پس معلوم می‌شود که گرایش به خدا در فطرت انسان هست براساس همین فطرت خداجویی است که به اشتباه می‌افتد و به بت پرستی‌ها می‌افتد انبیاء آمده‌اند که از فطرت، فطرت او را راهنمایی کنند. لذا این جمله بسیار عمیق است از امیرالمومنین سلام الله علیه هست که می فرماید: «فَبَعَثَ فیهِم رُسُلَهُ»[[1]](#footnote-1) خدا پیغمبرها را فرستاد و واَتَر اِلیهِم اَنبیاءهُ یکی بعد از دیگری انبیاء را فرستاد که چکار کنند لِیَسَتادُوهُم میثاقَ فِطرَتِهِ آمدند که از مردم بخواهند اون پیمانی که در فطرت خود دارند به اون پیمان وفا کنند؛ یعنی پیمانی در فطرت انسان هست در ساختمان انسان، گویی که با خالقش پیمان بسته که به دنبالش برود منتها اشتباه کرده و دنبال دیگران افتاده. انبیاء آمده‌اند که نشان بدهند اونی که در فطرتت پیمان بسته ای به اون به حق عمل کن به باطل گرایش پیدا نکن دنبال معبود و باطل نرود، بنابراین روی این مطلب می شود دین، فطری یعنی همان گرایش به حق، اصل دین گرایش به حق است دیگه، گرایش به حق در فطرت انسان است به همین جهت ما سایر مطالب دینی را که ببینیم حتی در فروعش هم مطلب همین است در فطرت انسان هست منتها اشتباه می کند و شارع مقدس میاد او را راهنمایی کند و لذا یکی از بزرگان می‌گوید قرآن را ما نباید بگوییم قانون آسمانی، باید بگوییم حکمت الهی یعنی کلمه قانون به قرآن اطلاق نکنیم باید بگوییم حکمت، چون خود قرآن هم از خودش تعبیر به قانون نکرده، جایی نداریم که قرآن خود را قانون معرفی کرده باشه، کلمه قانون بر خود قرآن اطلاق نشده، حکیم گفته شده، حکمت گفته شده، نور گفته شده، ذکر، فرقان اینها هست مثلا یس و القرآن الحکیم.[[2]](#footnote-2) یاُ یَعَلِّمُ الکتابَ و الحکمه[[3]](#footnote-3)، تبارک الّذی نَزَّل الفرقان[[4]](#footnote-4) علی عبده. خداوندی که قرآن را بر عبدش نازل کرده، تعبیر به فرقان شده یا انا انزلنا علی نوراً مبینا[[5]](#footnote-5)، تعبیر به نور شده. ان هو علی ذکرّ قرآنّ مبین[[6]](#footnote-6)، تعبیر به ذکر شده حکمت هست، حکیم هست، ذکر هست، نور هست، فرقان هست. منتها قانون اصطلاحاً و معمولاً به قوانین و مقرراتی گفته می شود که بر حسب اقتضای مصالح یک زمان تنظیم می شود وقتی که اون مصلحت از بین رفت، این خود به خود اون قانون از بین می‌رود قانونه، یعنی مصالح زمانی اقتضا می‌کند که باشه، مصالح دیگر که پیش آمد از بین می‌رود امّا حکمت اینجور نیست. حکمت عبارت است از حقایق ثابت عالم هست که بنیاد جهان هستی بر اون حقایق استوار است مادامی‌که جهان هستی هست اون قواعد و مقررات هم هست. این حکمت این است و لذا قرآن حکمت است و حکیم است یعنی کتابی است که از حقایق ثابت عالم استنساخ شده، شریعت از قوانین طبیعت و تکوین عکسبرداری می شود نه اینکه مطلب دیکری‌است غیر از اونی که در فطرت و طبیعت هست؛ مثلاً این نظام عالم خلقت، زمین و آسمان با این نظام متقنی که درش هست به زبان حالش داد می‌زند اَفِی الله شَکّ فاطِرِالسّماوات و الارض[[7]](#footnote-7) خود این نظامات عالم میگه، آیا در نظامبخش این عالم شما شک دارید؟! یک برگ گل مثلاً می بینیم یک غنچه گل که باز شده است و برگ‌های لطیف و زیبا و معطر و خوشرنگ دارد این خودش به زبان حالش می‌گوید که اَفِی الله شک در سازنده من شما شک دارید من همان خاکم، خاک را برگردانده است اینچنین گلبرگ‌های زیبا و لطیف و معطر به شما تحویل داده دیگه. اون خودش در همان عالم خودش میگه «بسم الله الرحمن الرحیم» یعنی من کمک گرفته‌ از مقام رحمان ام چون با، با استطاعت دیگه، بسم الله استعانت است من کمک گرفته از مقام رحمان ام، رحمان یعنی بخشنده، نیرویی هست که در این عالم که بخشیده دیگه، داده، داده اینها را، خاک اول لطافت نداشته و حالا می‌بینیم دارد. گل شده دیگه همان خاک است که آمده گلبرگ لطیف شده این لطافت را کسی داده به این دیگه، اول نبوده که حالا من همان خاکم که بودم یعنی اول خاک بوده حالا گل شده یک مقام رحمانی هست که این لطافت و رنگ خوب و بوی خوش را داده به این، اونی که داده است می‌گوییم رحمان دیگه، به ما یک مقامی هست که داده است اینها که داریم دیگه، این نیروهایی که داریم به ما داده اند بسم الله الرحمن ئ لذا اون مقام رحمان بخشنده، می‌گوییم بسم الله الرحمن همه عالم دیگه بسم الله الرحمن اون گلبرگ ها هم میگه بسم الله الرحمن، یک زنبور عسل میگه بسم الله الرحمن، بنابراین اَفِی الله شکّ فاطرالسموات و الارض[[8]](#footnote-8) از همه جای عالم بلند است هر موجودی میگه اَفِی الله شکّ آیا در سازنده من شما شک دارید؟! اینکه کسی مرا ساخته است به این کیفیت، خب قرآن هم با زبان تکوین و تشریعش میگه اَفِی الله شکٌ فاطر السموات و الارض، پس قرآن هماهنگی می‌کند با عالم، عالم خلقت می‌گوید اَفِی الله شکٌ، قرآن هم میگه اَفِی الله شکٌ پس دو زبان است و یک گوینده، سخن می گوید یک زبان زبان طبیعت است یک زبان، زبان شریعت است، یک زبان زبان تکوین است، یک زبان زبان تشریع است، تشریع و تکوین با هم هماهنگ‌اند، یک گوینده اند همان کس که طبیعت را آفریده، همان کس طریقت را هم تنظیم کرده یا مثلاً معده انسان، طبیعتاً از شراب متنفر است. طبیعتش این است که از شرب خمر تنفر دارد، منتها حالا با اصرار برایش می‌ریزند و عادت می‌کند مطلبی است مثل اینکه آدم از اول با دود سیگار مخالف هست، این ریه اش اولین بار که می رسد هی سرفه می‌کند، عطسه می‌کند، دفعش می‌کند دیگه، این اعلام تنفر می‌کند امّا وقتی زیاد بهش فشار آوردی اینقدر بهش فشار آوردی تا که قبول کرد اون دیگه از طریقش منحرف شده دیگه، طبیعت اولیه‌اش تنفر دارد و لذا طبیعت اولیه معده انسان از شرب خمر تنفر دارد به زبان حالش میگه که بله رِجسّ فَاجتَنِبوهُ پلیدیه، نمی خواهم اجتناب کن، قرآن همین را میگه، قرآن میگه إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ[[9]](#footnote-9) این رِجْسٌ فَاجْتَنِبُوهُ را طبیعت می‌گوید قبل از اینکه شریعت گفته باشد طبیعت مده انسان می‌گوید رِجْسٌ فَاجْتَنِبُوهُ پلیدی هست تو من نریزید، این دود پلیدیه، به من وارد نکنید خب، قرآن همین را می‌گوید البته قبل از اینکه انسان زد تو سر طبیعتش و فشار بر او آورد قهراً او هم تسلیم می‌شود در مقابل این فشارها، می‌پذیرد اون را، امّا به حال اولش که بماند تنفر دارد، پس طبیعت معده انسان، طبعاً متنفر از شراب است و اعلام می‌کند « رِجْسٌ فَاجْتَنِبُوهُ» پلیدیه، دور کن، قرآن هم می‌گوید رِجْسٌ «فَاجْتَنِبُوهُ» دیگه، زنا ولو برحسب طبع فردی انسان ممکن است مطبوع طبعش باشد اما طبعیت اجتماع تنفر دارد طبیعت اجتماع بشتر تنفر دارد و لذا طبیعت اجتماع می‌گوید فساد است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا[[10]](#footnote-10). قرآن هم که زبان شریعت است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا. و لذا انسان حوصله‌ای به خرج بدهد و درست تطبیق کند می‌بیند که دستورات شریعت هماهنگی دارد با خواسته‌های طبیعت، اونچه را که طبیعت فردی یا طبیعت اجتماعی می‌طلبد یا نفی می‌کند همان را قرآن در بعضی موارد امر می‌کند و گاهی نهی می‌کند، امر می‌کند به همان مطالبی که طبیعت و فطرت انسان طالب است نهی می‌کند از همان مطالبی که طبیعت و فطرت انسان متنفر از اوست حالا مسأله، اصلاً راجع به مال، آقا، قرآن عجیبه این آیه می فرماید « وَ اِنفقوا فی سبیل الله» در راه خدا انفاق کنید از مالتان، وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا[[11]](#footnote-11). خودتان را با دست خود به هلاکت نیفکنید، آیه نشان می دهد که اتفاق اگر بود حیات اجتماع در انفاق است، اگر مسالک بود مرگ اجتماع در مسالک است مانند خون در بدن آدم، خون در بدن انسان اگر امساک بشود در قلب، پخش نشود تو رگ های ریز و درشت بدن خب آدم سکته می‌کند و می‌میرد دیگه، امساک خون در قلب موجب مرگ است امّا پخش خون به تناسب در رگ‌های ریز و درشت بدن موجب حیات است.

خون در بدن مانند مال در اجتماع است خون اگر پخش بشود در بدن موجب حیات است انفاق میشه دیگه، اگر امساک بشود موجب مرگ است مال هم به همین کیفیت است اگر اجتماع در اجتماع توی قلب اجتماع که ثروتمندان هستند جمع بشود و پخش نشود موجب مرگ است و اگر پخش بشود در اجتماع و به تناسب تقسیم بشود بعنوان خمس و زکات، صدقات، کفارات و ارث که اسلام فرموده همان کیفیتی که اسلام معین کرده، اگر تو اجتماع پخش بشود موجب حیات است و اگر برخلاف عمل بشودف امساک بشود موجب مرگ است همانطور که پخش خون در بدن انفاق است و موجب حیات و امساکش موجب مرگ است مال هم انفاقش موجب حیات است و امساکش موجب مرگ است قرآن می گوید لا أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، انفاق کنید مال را در راه خدا و خودتان را با دست خود به هلاکت نیکفکنید خب اینکه می فهمیم قرآن با فطرت انسان مطابقه یعنی اونچه را که فطرت فردی پا اجتماعی اقتضاء می‌کند همان را هم قرآن گفته، پس دین می‌شود خطری دیگه، و اَِقِم وَجهِکَ لِلدین حَنیفاً[[12]](#footnote-12) و لذا دستور میدهد که و اَِقِم وَجهِکَ لِلدین حَنیفاً[[13]](#footnote-13) وجهه خود را رو به دین بیاور برای اینکه دین حنیف است، حنیف یعنی اون قاعده‌ای که از افراط و تفریط به وسط متمایل است برخلاف جنیف است. حنف و جنف با هم فرق می‌کند، حنف تمایل از افراط و تفریط به وسط راه هست و جنف برعکسه، یعنی انحراف از وسط راه به طرفین، جَنف گفته می‌شود. دین حنیف است؛ یعنی از طرفین افراط و تفریط بر می‌گردد به راه وسط می‌افتد دین حنیف است شما هم که انسانید « و اَِقِم وَجهِکَ لِلدین حَنیفاً» وجه خود را یعنی تمام وجود خود را چون وجه یعنی صورت، مراد از صورت یعنی همان قلب انسان، قلب خود را متوجه به دین کن، دینی که حنیف است، «و اَِقِم وَجهِکَ لِلدین حَنیفاً» وجه خود را یعنی قلب خود را سراپای وجود خود را رو به دین تقسیم کن. اون دینی که حنیف است یعنی از افراط و تفریط برکنار است و صراط مستقیم عدل راه می‌رود «فَطرت الله التی فَطَرَ الناس عَلَیها» همان فطرت و آفرینشی که خدا بوجود آورده و انسانها را بر آن آفرینش استوار کرده پس از این آیه می‌فهمیم که دین در فطرت و سازمان خلقت انسان با همان توضیحات مختصری که عرض شد، همگانی و همیشگی است پس فطرت همان مطلبی‌است که همگانی باشد و همیشگی باشد و دین خدا، گرایش به خدا، گرایش به منبع کمال، همگانی است و همیشگی است منتها بسیاری از انسانها انحراف در تطبیق پیدا کرده‌اند. خطا در تطبیق شده، اونی که بهش محتاج‌اند اشتباه کرده‌اند از اون منصرف شده‌اند و به موجودات دیگری روی آورده‌اند بله « فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»[[14]](#footnote-14) ای جمله هم با جمله بعدی تایید همین مطلب است یعنی دین در خلقتی است که خدا به انسان دادهو این خلقت تبدیل بر نمی‌دارد. ممکن نیست یک روزی انسانی در دنیا پیدا بشود که این انسان خودش را محتاج نبیند و دنبال محتاج الیه‌اش ندود همه انسانها اینجورند هر انسانی خودش را محتاج می‌بیند و دنبال محتاج الیه‌اش می‌دود منتها در تشخیص محتاج الیه‌اش اشتباه گاهی می‌کند، خیال می‌کند مخلوق‌ها هستند که آدمی را اداره می‌کنند و محتاج‌الیه او هستند، غافل از آنکه مخلوق‌ها نیستند و خالق عالم هست پس «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّه» حتی انسانهای کافر انسانهای کافر هم که باشند به زبان هم چنانچه منکر خدا باشند ولی در وجود خودشان دنبال خدا می‌روند یعنی دنبال همان موجودی می‌روند که آنها را ساخته، حیات به آنها داده و قواعدش را بر آنها حاکم کرده، همان انسان کافر آیا محکوم غریزه گرسنگی هست یا نیست؟! هست دیگه، محکوم غریزه جنسی هست یا نیست؟! خب هست. این غریزه جنسی و گرسنگی و تشنگی و جاه طلبی، مال طلبی که بر انسانها حاکم است کی بوجود آورده خدا بوجود آورده است یعنی قانون الهی است دیگه این آدم ولو تشریعاً مخالفه ولی تکویناً مطیع است هر انسان نافرمانی هم تکویناً فرمانبر خداست همان کسی‌که گناه می‌کند ولو تشریعاً تخلف می‌کند، تکویناً که اطاعت می‌کند همان آدم گناهکار که مال حرام می‌خورد، تو شکمش می‌ریزد در همان خوردن مطیع خداست دیگه در خوردن مطیع خداست، منتها درآوردن این مال که شریعتی معین کرده مخالفت می‌کند منتها تشریع را اختیاری قرار داده امّا تکوین که اضطراری است دیگه نمی‌تواند از قانون تکوین خدا تخلف کند ممکن نیست هیچ انسانی نمی‌تواند از قوانین تکوینی خدا تخلف کند امّا از قواعد تشریعی ممکن است تخلف کند، چون تشریع را براساس اختبار پایگذاری کرده، امّا تکوین را براساس اضطرار، تکویناً مضطر هست امّا تشریعاً مختار است هیچ ممکن نیست یک انسانی یک روزی در عالم پیدا بشود و این از چنگال قواعد خدا و قوانین خدا بیرون باشه، ممکن نیست بالاخره این انسان محتاج است و دنبال محتاج الیه باید برود در هر زمانی باشه، در هر مکانی باشه، هر انسانی باشه اعتقاداً کافر باشه یا مؤمن، سراپا احتیاج است و دنبال محتاج الیه هم می‌رود، منتها در مقام تشخیص محتاج الیه اشتباه کرده دنبال مخلوق‌ها افتاده دنبال هوای نفس افتاده « اِتبع هَوَاهُ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»[[15]](#footnote-15). دیدی اون انسانی را که هوای نفسش را مطاع خودش قرارداده این همان مسأله خداپرستی است همان دین است که او را دنبال هوا هم بوده منتها دین تکوینی، تکویناً دنبال محتاج الیه‌اش می‌رود منتها در مقام عالم اشتباه کرده گاهی دنبال نمرود می رود دنبال فرعون می رود حداقل دنبال هوای نفسش می‌رود اینها همه گرایش به دین است که در فطرت انسان «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّه» پس ممکن نیست یک روزی این آفرینش تبدل پیدا کند. ذلک الدّین القَیّم» این یک قانون ثابت استواری است در خلقت انسان این دین، دین قیّم است؛ یعنی دنبال معبود و دنبال کمال مطلق رفتن و خود را از احتیاج بخواهد که برهاند این دین قیّم است و لکِنّش اکثَر الناس لا یعلمون[[16]](#footnote-16)» منتها اکثریت مردم توجه ای به این مطلب نمی‌کنند که محتاج الیه شان کیه؟ در اینجا اشتباه می‌کنند ولی در اینکه خودشان را در چنگال احتیاج می‌یابند شکی نیست و دنبال محتاج الیه می‌روند شکی نیست منتها توجهی نمی‌کنند که دنبال چه کسی باید بروند و درهمه مراحل هستی کیست که حافظ اوست بعد می‌فرمایند «مُبین الیه»[[17]](#footnote-17) این فطرت درشان هست در حالتی‌که اِنا به سوی خدا دارند منتها خوشابحال آن کسی که این حال انا به درشان هست انا به یعنی بازگشت مکرر، یعنی انسان هی کج می‌رود دوباره بر می‌گردد کج می‌رود دوباره بر می‌گردد انسان مؤمن باید اینجور باشد ما توقع نداریم یک آدم مؤمنی دیگه بیفتد در مسیر هدایت و دیگر هیچوقت برنگردد، بله هستند اقلیتی که آنان چون تمرین کرده‌اند ممارست کرده اند، ریاضت داشته‌اند، تربیت شده‌اند، افتاده‌اند در مسیر حق و دیگه هیچگاه از مسیر حق منحرف نمی‌شوند و هیچگاه از آنها گناه صادر نمی‌شود حالا در مقام عصمت باشند یا پایین‌تر از عصمت در مرحله عدالت باشند امّا اکثریت مردم ؟؟؟ هستند، یعنی هی کج می‌روند و دوباره بر می‌گردند انسانهای مومن مسلمان، اینجور خوبه همینقدر هم باشند خوبه، همین‌ قدر انسان عوامل انحرافی زیاد سر راهش می‌آید دیگه، عوامل منحرف کننده می‌آید، امّا آدم مسلمان، کج که رفت دوباره متنبه شد بر می‌گردد، بار دیگر کج می‌رود بر می‌گردد، این منیب هست خدا می‌‌خواهند انسان مسلمان «منیبین الیه» باشد یعنی در حالتی‌که انا به هانی مکرر بازگشت‌های مکرر دارند وَاتَّقِتوهُ خب دنبال بازگشت‌های مکرر، عاقبت تقوا در انسان پیدا می‌شود تقوا همان ملکه اراده‌ای است که بعد از مدت‌ها تمرین و ممارست هی کج رفتن و راست رفتن و انابه‌های مکرر عاقبت تقوا درش پیدا می‌شود دنبال انابه تقواست و لذا اگر در مراحل اولیه عمر گاهی جوانها مثلاً احساس می‌کنند که خب گاهی در حال اطاعت‌اند، گاهی منحرف می‌شوند، گاهی حال عبادت دارند غصه نخورند از این جهت، طبیعی است دیگه انسانی که در مراحل اولیه عمرش هست قهراً اینجوریه، توقف نداشته باشد که یک آدم بیست ساله ای مثلاً حالت آدم پنجاه سال ریاضت در دین کشیده را داشته باشد. اینکه نمی‌شود اصلاً یعنی طبعاً همه مقامات روحی و همه نیروها در انسان با تمرین و ممارست پیدا می‌شود دیگه و لذا تقوا دنبال منیبین آمده اولش منیبین است؛ منیبین همان دسته‌ای هستند که مکرراً هی منحرف می‌شوند و بر می‌گردند انحرافو دوباره بازگشت، انحراف و بازگشت هی مکرر می‌شود تا اینکه تقوا درش پیدا می‌شود منتها مراقبت لازم است دیگه که آدمی خودش را رها نکند در آغوش شهوات، خب گاهی اوقات طبیعیه، شهوات‌ها در وجود انسان عارض می‌شود آدمی را کج می‌برد منحرف می‌شود و دوباره بر می‌گردد از این جهت ناراحتی ندارد همینقدر مراقبت داشته باشد که یکسره در آغوش شهوات نفسانی نیفتد همین‌قدر که احساس می‌کند گاهی از اوقات خودش را ملامت می‌کند و تخطئه می‌کند خودش را نفس لوامه اش زنده است همین خوبه، نفس لوامّه آدم که زنده باشد و در آغوش نفس امّاره نیفتاده باشد که تمام عمرش در آغوش نفس امّاره باشد این بدبختی است امّا نفس لوامّه هم گاهی کج می‌رود گاهی راست می‌رود گاهی بعضی اوقات حال عبادت دارد گاهی ندارد، گاهی حال مناجات دارد گاهی ندارد، این طبیعی است امّا بر می‌گردد کم کم «وَاتَّقوُاهُ» تقوا پیدا می‌شود و اَقیمواالصّلوه[[18]](#footnote-18) روی نماز اینجا تکیه دارد که این یادتان نرود بالاخره نماز را هرگز سبک نشمارید در هر حالی هستید در هر سنی هستید در هر شغلی هستید نماز ترک نشود ممکن است انسان گناهان متعددی دارد امّا عاقبت این نماز است که او را به راه می‌آورد وقتی مراقب نمازش که شد این نماز به دادش می‌رسد به رسول خدا عرض کردند فلان جوان هست و دنبال شما نماز می‌آید اما انحرافات زیاد دارد کج روی ها زیاد دارد فرمود عاقبت یک روزی نمازش او را مستقیمش می‌کند بله نمازش را دستور داد که باشد منتها از جهت انحرافاتی که دارد عاقبت یک روزی همین نمازی که ولو اینکه با بی حالی همی می‌خواند و گاهی بدون حضور قلب هم هست ناراحت نباشد نمازش را ترک نکند به هر حال مراقب باشد این نماز به هرحالی هست خوانده بشود اَقیم الصَّلوه که عاقبت همین نماز بی حال، آدمی را به نماز با حال می‌آورد نماز بدون حضور قلب عاقبت آدمی را به نماز با حضور قلب می‌کشاند اِنّش الصَّلاهَ عاقبتش تَنهی عَنِ الحشاءُ المنکر[[19]](#footnote-19) خاصیتش هست چون خاصیت نماز این است ترک نشود و اَقیموالصلوه و لا تَکونومِنَ المشرِکین[[20]](#footnote-20) و بعد هم مساله شرک را هم زیاد تاکید دارد روی آن که مشرک هم نباشید سعی کنید که جزء خدارا کسی در عالم مؤثر در سعادتان ندانید پس این چهار دستور آمد انابه، تقوا، نماز، عدم شرک دنبالش باشد اِنابه طبیعی است انسانهای مسلمان عرض شد که گاهی می‌روند و بر می‌گردند بعد ملکه تقوا پیدا می‌شود ملکه تقوا که پیدا شد نمازش را مسلم تحکیم می‌کند و هرچه بیشتر به نمازش تقویت می‌دهد و نمازش را رشد می‌دهد «و لا تکونوا مِنَ المشرِکین» و عاقبت هم مشرک، از مسیر شرک خارج می‌شود و به توحید واقعی می‌رسد و خب حالا این مقدار عرایض و چون امشب هم، شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است مخصوصاً این دعا را امشب فرمودند یادتان نرود از امام سجاد علیه السلام « اللّهُمَّ ارزُقنی التَجافِی عَن دار الغُرور وَ الاِنابَۀِ اِلی دارِ الخُلود وَ الاِستِعداد لِلموت قَبل حُلول الفَوت»[[21]](#footnote-21) در این دعا از خدا می‌خواهیم که خدایا تجافِیَ عن دار الغُرور» به من عنایت کن که این مقدار رشد عقلی به من بده که من بشناسم این دنیا جایی نیست که آدم درش لنگر بیندازد و بساط خودش را پهن کند اینجور نیست با تجافی زندگی کند چنان رشد عقلی به من بده که بدانم که به همین زودی باید بروم آماده رفتن باشم خودم را آماده کنم تجافی حال آمادگی است دیگه حال آمادگی برای برخاستن، در حال نماز که می‌رسیم مأموم که می‌رسد در جماعت ملحق می‌شود رکعت دوم امام جماعت و اول مأموم هست به حال تجافی می‌نشیند نباید بساطش را پهن کند بنشیند در زمین، نه در اون رکعت دومی می‌نشیند نباید هم برخیزد چون در حال جماعت است دیگه، حال نیم خیز باشد به محض اینکه گفتند به حول الله دیگه آماده باشد برخیزد جناب عزرائیل هم یک به حول الله و قوته خواهد گفت که ما را از این دنیا برخیزاند آماده باشید همینکه بانک جناب عزرائیل بلند شد دیگه بساط مان پهن نشده باشد که ما پخش و پهلا شده باشیم، تا خودمان را جمع کنیم خیلی طول می‌کشد نه آماده رفتن باشیم «تجافی عن دار الغرور» بفهمیم که عالم، عالم فریبنده است گولمان نزند این آب رنگ‌های مصنوعی ما را نفریبد اینها زشت‌های زیبانما هستند. «زین للناس حب الشهوات»[[22]](#footnote-22).

اینها میزنیش کرده‌اند و بعد همین زودی آب و رنگ ها از بین می‌رود «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»[[23]](#footnote-23) خودمان زمین را زیبا ساخته‌ایم و به همین زودی و وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»[[24]](#footnote-24) بر می‌گردانیم همه این زیبایی‌ها را می‌گیریم و عالم خاکی می‌شود همین انسان زیبا به خاک مبدل می‌شود پس عالم، عالم غرور است اللَّهُمَّ ارْزُقنى التَّجافِىَ عَنْ دارِ الغُرُورِ ، وَالإِنابَةَ إِلَى دارِ الْخُلُودِ» موفقم کن خدایا عالم آخرت را به ابدیت بشناسم قلبه قلبم به سوی آخرت باشد در فکر آخرتم باشم و الاستعداد للموت قبل حول الفوت قبل از اینکه فوت به سراغ من بیاید من خودم را برای موت و مرگ آماده کنم. اعوذ بالله پناه بر خداد «من میتهٍ علی غیرعده»‌[[25]](#footnote-25)

مرگ بدون آمادگی، نکند مرگ بدون آمادگی بیاید و لذا گفته‌اند که «موت الفُجاه راحهٌ المومن»

مرگ ناگهانی برای مومن آسایش است خوبه، انسان مومن اگر ناگهان بمیرد برای او آسایش است امّا مومن باشد ها، یعنی خودش را آماده کرده حقوق خدا و خلق خدا تسویه شده، وقتی که ناگهانی مرد دیگه به گرفتاری‌های مرض مبتلا نمی‌شود دیگه، برای غیرمومن نه، برای غیرمومن قدری مریض بشود بهتر است چند روزی مریض بشود تا حالت انقطاع درش پیدا بشود، آماده بشود و لذا بر ما لازم است که استعداد للموت داشته باشیم حق خدا و خلق خدا را همین حال تسویه کنیم که اگر ناگهان جناب عزرائیل بالای سرمان حاضر شد دیگه بی معطلی لبیک اجابت گفته‌ایم و به لقاء خدا پیوسته‌ایم دیگه «والاستعداد للموت قبل حول الفوت» امّا امام سید ساجدین علیه السلام که ما امشب ها زیاد از برکات خوان نعمت امام برخورداریم دیگه، دعای ابوحمزه شمالی از دعاهای بسیار پرمحتوا که این شب‌ها انشاءالله موفق باشیم حالا لازم هم نیست آدم از اول تا آخر بخواند یک چند جمله‌ای هم بخواند و چند سطری هم بخواند و حالی درش ایجاد بشود از این راه کنار سفره امام سجاد علیه سلام باشد این خوب است امام بزرگوار ما با همه این عنایاتی که داشته‌‌اند در دعاها و تعلیم کردند به امت اسلامی اما خودشان چقدر رنج کشیده‌اند در این دنیا، حال اسارت از کربلا تا کوفه، از کوفه به شام، خیلی مصیبت ها داشته است امام سجاد علیه السلام که از جمله وقتی از ایشان سوال می‌کنند که کجا بر شما سخت گذشت می‌فرمود شام معلوم می‌شود که آنجا خیلی اهانت شده جسارت شده به حضور اقدس امام و اهل بیت اطهار علیه السلام چون شما از اول به مسلمانا گرایش پیدا کرده‌اند تحت حکومت بنی‌امیه بوده‌اند با اهل بیت پیغمبر رابطه نداشته‌اند خیلی و لذا در آنجا زیاد بر امام سخت گذشت، چه جور باشد که پیغام داده باشد.

«اقادُ ذلیلاً فی دمشق کَاَننّنی مِنَ الزنجِ عُبدٌ غاب عنه نصیزه»[[26]](#footnote-26)

مرا به زنجیر کشیده اند در شهر مسلمانها در دمشق اون هم مانند اسیری که از روم زنگبار آورده باشند اون وقت اون اسیری که نصیر و نگهبانش همراهش نباشه، اگر اسیر می‌آوردند تو مردم نگه می‌داشتند، اگر نگهبان همراهش بود خب مراقبش بود که اذیت و آزار نکنند امّا وقتی نگهبانش کنار می‌رفت بچه ها جمع می‌شدند دور آن اسیر و اذیت و آزر و اسائه ادب ها. معلوم می‌شود به حضور اقدس امام علیه صلوه و السلام خیلی هتک حرمت شده، شکنجه روحی علاوه بر ناملایمات جسمی

صل الله علیک یا مولانا یا علی ابن الحسین

پروردگارا به حرمت امام سجاد(ع) در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

از بقیه ماه مبارک ما را مستفیض بفرما

حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما

صلواتی ختم بفرمایید

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

1. نهج البلاغه – خطبه اول [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره یس، آیه 1 و 2 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره جمعه – آیه 2 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره فرقان، آیه 1 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نساء – آیه 174 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره یس، آیه 69 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ابراهیم – آیه 10 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره ابراهیم – آیه 10 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره اسراء – آیه 32 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره بقره – آیه 195 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره بقره – آیه 195 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-14)
15. جاثیة – آیه 23 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره عنکبوت – آیه 45 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-20)
21. صحیفه سجادیه – دعای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره آل عمران – آیه 14 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره کهف – آیه 7 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره کهف – آیه 8 [↑](#footnote-ref-24)
25. صحیفه سجادیه – دعای هشتم [↑](#footnote-ref-25)
26. ناسخ التواریخ – جلد اول – صفحه 271 [↑](#footnote-ref-26)